

حکمت تولد و مرگ فرهنگ‌ها و تمدن‌ها

بی‌شک مسئله افول تمدن‌ها مسئله‌ای مهم و دارای ابعاد گوناگونی است. در این بخش از نشریه سعی شده است تا خوانندگان گرامی را با ابعاد و زوایای مختلف این بحث آشنا گردانیم. سلسله نشست‌هایی با همین عنوان در پژوهشکده شهید صدر به همت مرکز مطالعات آمریکا برگزار گردید که به مرور متن گفتگوها و ارائه اساتید به نظر مخاطبان ارجمند خواهد رسید.

در این جلسه، استاد اسماعیل شفیعی سروستانی به ارائه نظر خود در رابطه با این موضوع پرداختند.

بخش دوم: نگاه مدرن ما به تاریخ

در موضوع حکمت تولد و مرگ فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، ناگزیریم تا مطلبی درباره تاریخ بگوییم که برای این گفت‌وگو ضروری است؛ ابتدای ما در عصر حاضر به علم مدرن، موجب غفلت از بسیاری چیزها شده، از جمله غفلت از آن عوامل سماوی، دریافت‌ها و آگاهی‌های پیشینیانمان که علم و نگرش سنتی داشته‌اند یا تغییر در تعاریفی که برای ما اتفاق افتاده است. ما بسیاری از تعاریف را تغییر داده،

جعل کردیم و از آن‌ها برداشت امروزی صرفاً مادی و سکولار داریم که به همین دلیل، نمی‌توانیم بسیاری از قضایا را بفهمیم؛ چنان‌که امروزه، وقتی سر کلاس، درس و بحث تاریخ را مطرح کرده و از آن یاد می‌کنند، بی‌شبهت به ورق زدن دفتر گورستان نیست. در واقع، این نگاه مدرن ما به تاریخ است، همان چیزی که در ادبیات غرب، به آن می‌گویند هیستوری؛ آنچه در کنار ما و روبروی ما در مدرسه‌ها قرار داده شده، هیستوری است و به همین دلیل نوری نمی‌اندازد.

یکی از کارکردهای تاریخ و گفتگو از گذشتگان، کشف سنن تاریخی بوده است

در حالی که یکی از کارکردهای تاریخ و گفتگو از گذشتگان، کشف سنن تاریخی است که به این امر که مغول باشد یا نباشد، ربطی ندارد بلکه سنن و قواعد ثابت هستند. چنانکه در زمان قاجار، آب در یک صد درجه به جوش می‌آمده، در زمان مغول نیز به همین صورت بوده است و تفاوتی ندارد.

همچنین، اگر زمان صفویه، تخم مرغ را بر روی زمین پرت می‌کردید، می‌شکست، الآن هم می‌شکند، چهارصد سال دیگر نیز می‌شکند، پس این قواعد ثابت هستند. در همین راستا، سنن جاری در مناسبات و معاملات انسانی و اخلاقی نیز ثابت هستند و یکی از کارکردهای تاریخ و گفت‌وگوی مورخان، این بوده که شنونده از مسیر شنیدن و خواندن تاریخ، کشف سنت کند که در کلام همه ایشان نیز بوده است: «من که ابوالفضل، کتاب بسیار فرو نگریستم [ابوالفضل بیهقی]، خاصه اخبار و از آن التقاط‌ها کرده، در میانه این تاریخ، چنین سخن‌ها برای آن آرم تا خفتگان و به دنیا فریفته شدگان، بیدار شوند و هر کس آن کند که امروز فردا او را سود آید»؛ این مطلب، در مورد فایده تاریخ است که نویسنده بیان کرده و می‌گوید، من به این دلیل دارم می‌نویسم، وگرنه من، عمله فلان سلطان نیستم که بخوادم برای بزرگداشت او، چیزی را خلق کنم.

تاریخ تکرار می‌شود

در یک جای دیگر، ابوالفضل بیهقی می‌گوید: «او رفت و این قوم که این مکر ساخته بودند نیز برفتند و این، افسانه‌ای است با بسیار عبرت و این همه اسباب منازعت و مکاوحت از بحر حطام دنیا به یک سو نهادند، احمق مردا که دل در این جهان بندد که نعمتی بدهد و زشت بازستاند.» همه تاریخ مشخص است؛ جملات این فرد، نشان می‌دهد که تکرار تاریخ نیز به همین معنا است، یعنی وقتی می‌پرسیم که آیا تاریخ تکرار می‌شود؟ باید بگوییم که بله، تاریخ تکرار می‌شود. در واقع، گمان می‌کنند که تکرار تاریخ یعنی ما برگردیم مثل زمان قاجار سوار الاغ بشویم، نه! تاریخ یک صورت دارد و یک باطن دارد، تکرار تاریخ، به معنی تکرار صورت تاریخی نیست، بشر در یک دوره‌ای در صورت حیات و در صورت تاریخ، ضرورتاً با شتر یا اسب، مسافرت می‌کرده و با کجاوه، رفت‌وآمد داشته است، اما همان فرد، زمانی که سوار کجاوه، مرکب و شتر بوده در زمین، سیر می‌کرده با قواعد ثابت، می‌توانسته در عوالم معنوی نیز سیر داشته

باشد. جهان مدرن نیز همین امر را تجربه می‌کند، زیرا فردی که سوار هواپیما، قطار یا پراید می‌شود، بر روی همین زمین و با همان قواعد ثابت سیر می‌کند که در عوالم معنوی نیز می‌تواند سیر داشته باشد، لذا وقتی سخن از تکرار تاریخ می‌شود، منظور تکرار صورت تاریخ نیست، بلکه باطن تاریخ است که یک وجه باطن تاریخ، سنن تاریخی است. البته یک وجه نه همه وجوه: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ». این امر به صراحت بیان می‌کند که پیش از شما، سنت‌هایی وجود داشته است و بعد از شما نیز وجود خواهد داشت، پس در زمین گردش کنید و سرانجام تکذیب کنندگان را بنگرید؛ تکذیب کنندگان چه چیزی؟ تکذیب کنندگان سنت؛ یعنی یزید در اثر عمل خود، همان نتیجه را می‌گیرد که امروزه، مرد دیگری سوار بر بنز مشکی که بر مدار عمر، ابوبکر، سلمان و ابوذر باشد، پس فرقی نمی‌کند کت و شلوار پوشیده یا عبا و ردا دارد. لذا بیان می‌کند که این سنن،



جاری هستند و تغییر و تبدیلی وجود ندارد.

بعضی از سنت‌های تاریخی

بنده نمی‌توانم همه سنت‌ها را بشمارم زیرا تعدادشان از شمار خارج است. در اینجا، بیست و یک سنت را ذکر می‌کنم: سنت استیصال، انتقام از مجرمان، اجل مسمما، قطعی مغز، سنت هدایت، سنت مجاهدت و هدایت اهل حق، سنت در تنگنا قراردادن مجرمان به امید بازگشت، سنت اضلال - که مختص اهل باطل است - سنت امداد مؤمنان، سنت استدراج، سنت پیروزی رهبران الهی، سنت تغییر سرنوشت به دلیل تغییر روش، سنت نابودی

باطل، سنت رحمت، سنت نزول برکات در جامعه در نتیجه تقوی که عکس آن نیز وجود دارد، سنت سختی در زندگی، در نتیجه فراموش کردن خداوند، سنت استخلاف، سنت استبدال، سنت ابتلا و امتحان، سنت عذاب و تنبیه، سنت مرگ و ...

ما گرفتار ظاهر مذهب هستیم، غرب، گرفتار مذهب ظاهر است

گفتیم که این سنت‌ها ثابت هستند؛ در واقع، در زمان آدم و حوا، حضرت نوح، موسی (ع) و ... نیز همین اتفاق‌ها رخ داده و در حال حاضر نیز جاری است، اما چرا ما نمی‌توانیم، فهم کنیم؟ زیرا به عالم ظاهر مبتلا هستیم،

ما گرفتار ظاهر مذهبیم اما غرب، گرفتار مذهب ظاهر است که در این امر، دو نکته وجود دارد؛ آن‌ها مبتلای مذهب ظاهر هستند، یعنی عالم دنیا را اساس فرض کرده، در عالم ارض سیر می‌کنند و چشمانشان را بر عالم باطن و حقایق نهفته بسته‌اند، لذا می‌گوییم که سکولار هستند. سکولار به معنی درست آن، یعنی دنیازدگی؛ در واقع، دنیوی‌گری است نه جدایی دین از سیاست. در ایران، به غلط سکولاریسم را به معنای جدایی دین از سیاست گرفتند. یک وجه سکولاریسم، جدایی دین از سیاست در عمل اجتماعی است، اما سکولار و



خلاصه کرده و تقلیل دادیم و آن را در مرتبه دیگر، باز تقلیل دادیم و به یک سری آداب، مانند نماز و روزه رساندیم. پس این دستاورد جعلی است که سه مرتبه تقلیل یافته و ما آن را سقف دین و حقیقت باطنی آن فرض کردیم. لذا غیراز آن را هم اصلاً متصور نیستیم و نمی خواهیم ببینیم و بدانیم که چیزی غیر از این هم وجود دارد؛ چرا؟ چون اگر بخواهیم تصور کنیم که چیزی برای این امر وجود دارد، مجبور هستیم ابتدا به نفی خودمان برسیم؛ یعنی خودمان و دریافتمان را نفی کنیم، پس چون نمی خواهیم دریافت خودمان

دین را بگیریم اما حقیقت دین و سقف دین داری را رها کنیم، درست نیست. چنانچه جماعتی، شریعت و شریعت مداری را حق، باطن و منتها الیه دین فرض کردند و آن را که به این ها عمل می کند، دین دار فرض کردند و آن که این موارد را تبلیغ می کند، عالم عرفی معرفی نموده و مبلغ، مبشر و مصنف آن را فقیه تعریف کردند که در تعریف فقیه، چنین چیزی نمی گنجد و این مواردی هم که اعلام شد، هیچ کدام در تعریف علم، عالم و فقیه از زبان ائمه نیست. ما مبتلای ظاهر مذهب هستیم؛ در واقع، ظاهر مذهب را در شریعت

سکولاریسم در معنی دنیوی زدگی یعنی اصالت دادن به دنیا، یعنی به عرض، اصالت بدهیم و چشمانمان را بر عالم باطن ببندیم. در واقع، آن ها گرفتار مذهب ظاهر هستند و همان را نیز امام خودشان قرار داده اند. در شرق، گرفتار ظاهر مذهب هستند، یعنی همین صورت های ظاهری مذهب را گرفته و کاری به باطن آن ندارند، در حالی که تمام دستورالعمل ها، شریعت، اخلاق، سنن و آداب، بریک باطن ناظر هستند که ما نمی خواهیم آن باطن را ببینیم. پس تنها ظاهر مذهب و اعمال مذهبی را گرفته ایم. پس اینکه ما، ظاهر تمام

را نفی کنیم و تن به حادثه، خطرو و مجاهدت بدهیم، تنبلی فراگیر ما را در بر گرفته است. در این صورت، در همین اندازه و به همین شکل می‌مانیم که نتیجه آن، این می‌شود که در ساده‌لوحی و خامی تمام روح، از دنیا می‌روییم. در خامی تمام روح، یعنی اینکه روح را به صورت دست‌نخورده، با خود به آن دنیا می‌بریم، درحالی‌که بنا بر این بود و بوده است که در مسیر و طی این مراتب، روح به کمال و پختگی برسد؛ یعنی در شریعت، نام او مهیا شود، در اخلاق، نفس او تربیت گردد و این دو، مقدمه‌ای شوند تا بارقه‌ای اتفاق بیفتد، معرفتی پیدا شود و روح در اثر کسب معرفت و سیر در مراتب توحیدی، به بالا کشیده شود و در واقع، رسد آدمی به جایی که به جز از خدا نبیند، اما در همان مرتبه، از دنیا می‌رود، یعنی خام و دست‌نخورده، بی‌آنکه مراتب را طی کرده باشد. در واقع، گمان می‌کنیم که آنچه برای طی مراتب توحیدی دستورالعمل بوده است، یعنی همین اعمال ظاهری دین. وقتی می‌گویند که نماز بخوان، ما این نماز را در همین حد به

جا آوردن ظاهر، رکوع و سجود و اذکارش در نظر گرفته‌ایم که هیچ باطنی ندارد، درحالی‌که عرض کردم و اولین سخنم نیز این بود که هر چیزی در عالم، برای خود باطنی دارد؛ نماز، ظاهر و باطنی دارد، روزه، ظاهری و باطنی دارد، حج، ظاهری و باطنی دارد، زکات، باطنی دارد و ظاهری. مبتلای ظاهر نماز و روزه، در حد همان ظاهر نماز و روزه می‌ماند و به حقیقت آن نمی‌رسد، یعنی در پوستش می‌ماند و به مغز نمی‌رسد. حال، وقتی به حقیقت نرسد، چه چیزی به دست می‌آورد؟ هیچ؛ کر و کور از دنیا می‌رود. کر و کور از دنیا رفتن، مگر غیر از این است که این قلب و روح، باز نشده است؟ انسان، باطن و حقیقتی روحانی دارد و حقیقت انسان، همان باطن روحی او است و تمام دستورالعمل‌های صادر شده برای این انسان نیز ضرورتاً صورت و باطن دارد، پس نمی‌توان دستورالعمل‌ها را منحصر در عالم ظاهر دید که این امر نقص است. پس دستورالعمل‌های ارائه شده در شریعت، اخلاق و سنن،

همه ناظر بر این است: یک کلیت انسانی که در دو ساحت ظاهری و باطنی است؛ دو ناظر بر توجه به حقیقت انسان است، زیرا «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»؛ زیرا این صورت باید از بین برود و در واقع، ماندگار نیست و حقیقت انسان در این صورت ظاهری او نیست.

هر انسانی مرگ را می‌چشد

فرمودند: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ» که خود این امر سنت است. در واقع، به صراحت بیان می‌شود که هر انسانی مرگ را می‌چشد و اگر مرگ را نچشد، به قول فردوسی «اگر مرگ کس را نیوباردی / ز پیر و جوان خواب بسپاردی»؛ اگر مرگ نمی‌آمد که زمین پر می‌شد. «دم مرگ چون آتش هولناک / ندارد ز برنا و فرتوت باک». در واقع، با کسی تعارف ندارد و وقتی می‌گوید که ترس ندارد، یعنی سنت است. دم مرگ چون آتش هولناک / ندارد ز برنا و فرتوت باک؛ به عبارتی حکیم توسی می‌گوید که این، سنت است، چرا عجله می‌کنی؟ در یک جای دیگر نیز آشکارا اشاره کرده و می‌گوید که چرا این قدر ناله و افسوس می‌کنید؟ این، چیزی

است که برای همه پیش می‌آید، پیر و جوان یا در هر کجای عالم که باشد؛ «اگر مرگ داد است، بیداد چیست / ز مرگ این همه بانگ و فریاد چیست». پس اینجا وقتی که می‌گوید داد است، یعنی چه؟ یعنی از روی دادگری است و سنت ثابت خداوند از روی لطف قرار داده شده است، پس این قدر ناله و فغان نکنید که این هم نکته دیگری است. «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ نُمِّ هَدَى»؛ لازمه لطف و حکمت خداوند این بوده که همه موجوداتی را که خلق کرده، هدایت نیز بکند، اگر خلق نموده و رها می‌کرد، از حکمت خداوند به دور بود. پس خلق کرده اما رها نکرده و در مسیر هدایت نیز گسیل داشته است که این انسان بوالفضول و جن بوالفضول، چه کار می‌کند؟ دخالت می‌کند که این هم سنت هدایت است.

سنت تغییر سرنوشت به دلیل تغییر روش استبدال

به آیاتی در رابطه با تذکر، درباره برخی از سنت‌ها اشاره می‌کنم، از جمله سنت تغییر سرنوشت، به دلیل تغییر روش؛ «إِنَّ اللَّهَ

لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»، این آیه ناظر بر این است که اگر سنت استبدال را می‌فهمیدیم، بسیاری از مشکلاتمان نیز حل می‌شد. از اینجا، بنده وارد گفت‌وگو درباره سنت‌هایی می‌شوم که اقوام را جابجا می‌کند، زیرا موضوع سخنرانی ما، فروپاشی و اعتلای فرهنگ‌ها و تمدن‌ها است که بر روی کلمه فرهنگ و تمدن، در یک جای جداگانه صحبت خواهیم کرد. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، خداوند جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند. آیه آشکارا و مشخص آمده است. در این آیه، می‌فرمایند که [خطاب به اعراب است] «ای اعراب! شما برگزیده شدید که در راه خدا بیایید، انفاق کنید و اگر از این مسیر برنگردید و اگر اجرای فرامین نکنید، ما قومی را می‌آوریم، (یستبدال قومکم)، قوم دیگری به جای شما می‌آوریم». از رسول خدا و امام معصوم می‌پرسند که

آیا این یستبدال قومکم اتفاق افتاده است؟ یعنی این خطاب قرآن که آمده است، ای اعراب، اگر این کارها را انجام دهید، افراد دیگری جایتان را خواهند گرفت، آیا چنین چیزی رخ داده است؟ پیامبر (ص)، بسیار لطیف و در پرده جواب می‌دهند؛ سلمان فارسی کنار دست رسول خدا نشسته بودند که ایشان به زانوی سلمان دست زده و می‌گویند، اگر علم به کهکشان‌ها برود، مردانی از فارس به آن می‌رسند؛ در پرده، به سلمان اشاره کردند، اما می‌رسد به زمان امام صادق (ع) که از ایشان، در مورد استبدال می‌پرسند که آیا یستبدال قومکم اتفاق افتاده است؟ امام می‌فرماید: «خداوند عجم را جایگزین کرد و این فخری بود برای عجم». امام صادق (ع)، به صراحت می‌گویند که استبدال اتفاق افتاده است.

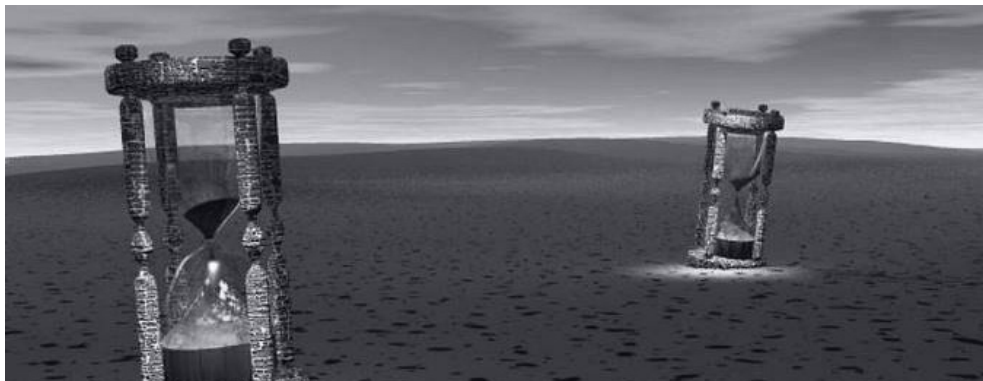
درواقع، استبدال یک قاعده ثابت در فروپاشی و استعلا تمدن‌ها و فرهنگ‌ها بوده که در همه اقوام پیشین نیز وجود داشته است. در حال حاضر، همین قوم بنی‌اسرائیل و جماعتی از یهودیان که اصرار دارند، ما



قوم برتر هستیم، این‌ها متوجه قاعده استبدال نیستند. البته بنی اسرائیل، انتخاب شده و از مصر، گذر داده شده بودند تا به لب مرز فلسطین رسیدند، اما نافرمانی پیشه کردند که حضرت موسی (ع) فرمود: عمالقه در داخل این قلعه و این شهر هستند، بروید عمالقه را بریزید بیرون و خودتان در آنجا مستقر شوید. گفتند: یا موسی! خودت با خدایت برو، سپس ما می‌آییم، موسی (ع) در جواب گفت: چنین چیزی وجود ندارد و این قاعده است، پس اگر نرفتید و نروید، اعجاز نیز اتفاق نمی‌افتد، آن‌ها نیز برگشتند و از موسی (ع) جدا شدند که تنها

ماندند و چهل سال، در بیابان سرگردان بودند. موضوع گرفتاری در بیابان چهل ساله، از اینجا شروع شد. حضرت موسی (ع) در انزوا و تنهایی از دنیا رفت و بنا بر قول امام معصوم، وقت مرگ موسی که رسید، عزرائیل نازل شد و برای ایشان قبر حفر کرد، یعنی موسی در تنهایی فقط با عزرائیل، به خاک رفت، همسرش هم نبود، حتی همسرش نیز با او نماند. بعد از آن، ما متوجه می‌شویم که یوش بن نون به عنوان وصی حضرت آمد و گفت که بنی اسرائیل، شما این اشتباهات را انجام دادید و باید می‌رفتید، عمالقه هنوز هستند و این هم موسی (ع)،

اگر به فرمان من عمل می‌کنید، بسم الله. این‌ها با یوش بن نون همراه شده، رفتند و جنگیدند تا عمالقه را بیرون کردند، اما دوباره فساد ایجاد کرده و چندین واقعه رخ داد تا واقعه بخت‌النصر. از آن زمان، برای این افراد، استبدال اتفاق افتاد اما در حال حاضر، این امر را نمی‌پذیرند. بله برگزیدگی و چشیدن میوه شیرین آن، به شرط مراعات قواعدی است که بیان شده و این امر اتفاق نیفتد، استبدال رخ می‌دهد که برای اعراب نیز همین اتفاق افتاد. بنده کتاب قوم نشان شده را در یک جایی نوشتم و عرض می‌کنم که اگر ایرانیان بر



نظیر آن را تجربه خواهند کرد؛ «إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ»، ما این روزها را (شکست و پیروزی‌ها) را، میان مردم، به نوبت می‌چرخانیم تا خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند، معلوم بدارد و از میان شما، گواهانی بگیرد که خداوند، ستمکاران را دوست ندارد، پس می‌چرخاند تا سره از ناسره، تشخیص داده شود. پس نمی‌توان پذیرفت که قرار است علی‌الدوام و الی‌الابد، این صندلی برای شما بماند، اگر بنا بر ماندن بود، شخصی تشخیص‌تر، عالی‌مقام‌تر، وجیه‌تر، بر حق‌تر و مقرب‌تر از رسول خدا وجود نداشت، لذا این هم سنت است. فرار و فرود تمدن‌ها و دولت‌ها به اتکای سنت تغییر و تبدیل دائمی چرخش امکان و قدرت که در روایات دیگری بهتر جواب داده است، ربط دارد. امام صادق

از مهم‌ترین و زیباترین سنن خداوند است که بسیار هم باید از آن ترسید.

سنت چرخیدن ایام در میان مردم

آیه دیگر داریم که می‌گوید: «ان يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ»؛ این هم سنت است، سنت چرخیدن ایام در میان مردم. نمی‌شود یک قومی بگویند که برای ما، همیشه چنین وعده‌ای داده نشده است، به قول حافظ که می‌فرماید: «تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین عیار/ تخت کاووس ببرد و کمر کیخسرو». به قول امام علی (ع)، اگر ماندنی بود، به تو نمی‌رسید که این، سنت نداولها بین الناس است. اگر به شما آسیبی رسید، آن قوم نیز آسیبی

همین مشی که الآن هستند، پیش بروند، هیچ جایگاهی در میان مجاهدان عالی‌مقام زمان ظهور امام زمان (عج) نخواهند داشت؛ زیرامی بینیم که این چنین در ابتدال، فساد و تباهی‌های اخلاقی سیر دارند و خداوند و سنت‌ها نیز ثابت هستند. خداوند هیچ عهد ثابت لایتنبری با هیچ قومی ندارد. اگر اقوام این را نفهمند، همیشه رو به تباهی می‌روند اما اگر بفهمند، متوجه می‌شوند که از مسیر مراعات قواعد جعل شده خداوند، می‌توانند ماندگاری را از آن خودشان کنند. در واقع، نمی‌توان با زیر پا گذاشتن و صرفاً با ساختن پل و سیل بند، از ابتلائات در امان ماند، زیرا قواعد دیگری می‌آید و ساری و جاری می‌شود که همین پل‌ها و سیل بندها را یکجا، با خود می‌برد. سنت استبدال، یکی

(ع) درباره این آیه «وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوُلُهَا» بیان کردند: «مَذَا الْمُنْدُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ دَوْلَةَ اللَّهِ وَدَوْلَةَ لَابِلِيسَ»؛ از روزی که آدم خلق شد، همیشه در عالم یک دولتی برای خدا بوده و یک دولتی برای ابلیس که این هم ثابت است. «فَعَيْنَ دَوْلَةَ اللَّهِ»، وقتی که دولت خدا بوده و در آن دولت، خداوند پرستیده و عبادت می شده، اگر این دولت ها نمی چرخید، نه سره از ناسره تشخیص داده می شد، نه دیگران مجال ابتلا و امتحان پیدا می کردند.

سنت ابتلا و امتحان

سنت ابتلا و امتحان، از همه مهم تر است؛ (۱) خداوند، مجال و فرصت را برای همه نسل ها، به وجود می آورد، پس سنت فرصت دادن به همه اقوام و ملل است. (۲) همه را مبتلا می کند؛ سنت ابتلا و امتحان وجود دارد تا سره از ناسره مشخص شود. از این رو است که خداوند، هیچ پیامبری را از سنت ابتلا و امتحان، استثنا نکرده، زیرا سنت است و پیامبران نیز مستثنا از سنن نیستند. در واقع، اگر بنا بر این بود که هیچ پیامبری مریض

نمی شد، شکست نمی خورد یا کشته نمی شد، این کار درست نبود. پس باید این اتفاق بیفتد. از همین مسیر، مردم مبتلا و امتحان می شوند، سره از ناسره تشخیص داده می شود که اصل ثابتی است. اگر به این موارد دقت کنید، می دانید که هرکجا، هر زمان و هرکسی ادعایی کند، حتماً مبتلا می شود که این امر ثابت است. امام معصوم می فرمایند: «دیگری را سرزنش نکنید، هرگاه کسی را سرزنش کنید، نمی میرید تا آن که به همان مبتلا شوید»؛ نگاه کن که نتوانست فرزندش را تربیت کند، نتوانست جلوی همسرش را بگیرد و ...، همه این ها سرزنش است، پس نمی میرد تا این ها را در خود نیز ببیند.

منظور از دولت در حدیث امام صادق چیست و چه مفهومی را دربر دارد؟

دولت در لسان وحیانی، به معنی مملکت داری نیست بلکه به معنای بخت و وقت است؛ در واقع، وقت و بخت، یک ریشه دارند. می گویند که فلانی، بختش گشوده شد. بخت و وقت، عطیه آسمانی و نازل شونده است و فرود می آید.

به عنوان مثال، برخی اوقات، گیر و گرفتاری در جان می اندازد یا در نفس رخ می دهد، پیچیدگی و قبض اتفاق می افتد، اما یک زمانی نیز بارقه ای می زند و بختی باز می شود که وقتی فرود می آید، قلب انسان گشاده می شود. در نزاهل معرفت، این معنا فهمیده می شود که وقت و بخت است؛ وقت عارفانه است؛ این موضوع که قلب گشوده می شود یا قبض و بسط پیدا می کند. در عالم ظاهر نیز چنین چیزی وجود دارد و وقتی گشادگی به وجود می آید که بازم در خودش امتحان دارد. در واقع، یک مرتبه امور، راحت و سهل می شود اما یک زمانی نیز بسته می شود که اگر بخت دولت یا حاکمیتی، بسته شده باشد، با قدر معینی که به قول امیر مؤمنان (ع)، کندن آن از کندن درخت از زمین، دشوارتر است. زمانی وجود دارد که یک دولت، ۴۰ یا ۵۰ سال باقی می ماند که همه تعجب می کنند که چرا این همه سال مانده است؟ همه آن را نفرین می کنند. یک زمان نیز به انداز چوب کبریتی، زمان دولت او تمام شده و فاتحه اش

شما بختتان بر این مدار قرار گرفته است که پراکنده در میان اقوام بمانید، اراده تأسیس اورشلیم و اسرائیل نکنید، زیرا برای شما این بخت، بسته شده است، پس اراده هم نکنید که اگر این کار صورت بگیرد، گرفتار بدتر از این‌ها نیز خواهید شد. عده‌ای مؤمن مانده و در انتظار که یک اصل را قبول کردند، اما عده‌ای قبول نکرده و صهیونیست شدند.

اصلاً صهیونیست، از اینجا به وجود آمد؛ یعنی آمدند و چه کار کردند؟ گفتند سرگردانی و انتظار آمدن ماشیه، نباید باشد بلکه بعد از سرگردانی، بازگشت به فلسطین، تأسیس دولت اسرائیل، زمینه‌سازی برای ماشیه بود که بوالفضولی بود و بوالفضولی که این‌ها را بیش از پیش، استعداد نکبت داد و هر چه پیش برود، بر استعداد و استحقاق نکبتشان افزوده می‌شود، لذا وقتی که قومی اصرار بر ماندن بر مدار ظلم داشته باشند، استحقاق غلبه ظالم را نیز پیدا می‌کنند.

پایان بخش دوم

مؤمنان، خداوند را در آن زمان ستایش می‌کنند اما یک زمانی نیز وجود دارد که یک مرتبه و در اثر ظلم ظالمان و ناسپاسی مردمان، ستاره بختشان کور می‌شود و بخت از آنان، روی گردان می‌شود؛ یعنی استعداد و استحقاق غلبه ظالم پیدا می‌کنند که در این صورت و در آن زمان، خداوند عبادت نمی‌شود. «گر جمله کائنات کافر گردند / بر دامن کبریا نشینند گردی»؛ وقتی بنی اسرائیل، به فسق و فجور، ظلم و ستم روی آوردند، خداوند بسیار صبر کرد تا یک وقت و زمان معین که همه چیزشان را از آنان گرفت؛ زمانی که بخت برگشت، بخت‌النصر بر آنان حاکم شد که سگ و گربه‌شان را نیز کشت، ضجه و ناله هم زدند، اما فایده‌ای نداشت. آنان را به اسیری برد و هفتادسال در بابل اسیر بودند و دیگر بختی برایشان باز نشد تا جایی که سرگشتگی الی‌الابد، نصیب بنی اسرائیل شد تا زمان ظهور ماشیه که این امر، برایشان مقدر شده بود. همه پیامبران‌شان نیز این موضوع را گفته بودند. زمان اسیری در بابل نیز به ایشان گفتند، این را که

خوانده می‌شود. بسیار جوانان تنومندی هستند که ورزشکار نیز بوده اما می‌بینید که سکنه کرد و مرد، دولت‌ها نیز این‌گونه هستند.

درواقع، ماندگاری به صورت ظاهری نیست که من، این اندازه لشکر یا سپاه دارم، این همه هواپیمای جنگی، تانک و غیره دارم، پس حتماً باقی می‌مانم، خیر. «تخت کاووس ببرد و کمر کیخسرو»؛ اگر قرار بود، ماندگاری باشد که سلیمان نبی می‌ماند. پس به تنومندی صورت ظاهر نیست که ادامه پیدا کند. بلکه شمشیر اجل که می‌خواهد فرود بیاید، نگاه نمی‌کند به پیر و جوان. ما در این مبحث، بعداً به استعجال می‌رسیم. یک وجه از دولت در این زمان، در معنای باطنی، به معنای بخت است که اگر باز شود، ممکن است به پیروزی نیز دست یابد.

تعبیر بحث دوگانه دولت - خدا و دولت - ابلیس چیست؟

باز هم همین است؛ به همین معنا که در یک موقعیت و در میان یک قوم، شرایطی به وجود آمده که بخت مؤمنان باز شده است که